

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

وَ مَا أَنَا يَا رَبِّ وَ مَا خَطِرِي هَبْنِي بِفَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ؛ ای پروردگار من، من کجا و موقعیت و جایگاهم در نزد تو کجا، حال که چنین است به فضل خودت بر من ببخش، نه با عدل و حسابرسی، و به عفو خودت با من رفتار کن و تصدق نما.

قبل از پرداختن به مطالب گذشته یک مطلبی را خدمت رفقا عرض می‌کنم گرچه در سال‌های قبل به واسطه یک همچین قضایایی که پیدا شده بود بنده عرض می‌کردم؛ آن مسأله بودن روز پنجشنبه به عنوان اول ماه رمضان یا نبودن آن است! مطلبی را که باید خدمت دوستان عرض کنم این است که هلال ماه ثبوتش از نظر شرعی به دیدن با چشم ظاهر است، بدون دخالت آلات و ادوات دیگر، از قبیل دیدن با تلسکوپ‌ها یا دوربین‌های بسیار قوی و همین‌طور رفتن در ارتفاعات بسیار زیاد که از افق هلال بالاتر است مانند سوار شدن به هواپیما و به بالا رفتن در حدی که از سطح افق این هواپیما ارتفاع بیشتری پیدا می‌کند و بدین وسیله [هلال ماه] قابل رویت می‌شود. آنچه را که شارع مدنظر قرار داده است در ثبوت اول ماه عبارت است از دیدن با چشم ظاهر. چنانکه فرموده است: «صُومُوا لِرُؤْيَيْهِ، وَ أَفْطَرُوا لِرُؤْيَيْهِ!» با دیدن ماه روزه بگیرید و با دیدن ماه افطار کنید. «قطعاً در آن زمان عرف، ملاک را در پیدایش ماه و خروج از ماه و خروج از شهر، چشم ظاهر می‌دانست، آنها که رصد نداشتند، وسایل و آدات مکانیکی نداشتند، آن زمان که تلسکوپ و اینها اختراع نشده بود، دوربین نبود، آن زمان هواپیما نبود، رفتن به بالای ابرها نبود.

همین ملاک دیدن ظاهر، این ملاک برای داخل شدن در شهر و در ماه مورد توجه بوده و بر همین سیره هم شارع و پیامبر ماه‌های خود را قرار می‌دادند. یکی از چیزهایی که مستحب است استهلال است، انسان در ابتدای ماه استهلال کند و برود و ماه را ببیند، و جهتش هم این است که بر ورود ماه از نقطه نظر عبادی، احکامی تعلق می‌گیرد و باید انسان بداند که این عبادت را به چه کیفیتی انجام بدهد و به چه صورتی انجام بدهد.

۱- ولایت فقیه، ج ۳، ص ۷۷ و رساله نوبین، ص ۸۲: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ که فرمود: صُومُوا لِرُؤْيَيْهِ، وَ أَفْطَرُوا لِرُؤْيَيْهِ!

عبادت این طور نیست که بخواهد این طرف و آن طرف بشود، یک روز انسان زودتر انجام بدهد، یا یک روز دیرتر انجام بدهد، بدون توجه به این مسأله بخواهد [عبادت] بکند. وقت عبادت مشخص است، دهم ذی الحجه عید قربان است، نه یازدهم ذی الحجه درست است نه نهم ذی الحجه. عید قربان برای روز مخصوص است، با اعتبار ما این طرف و آن طرف نمی شود، روز عرفه یک روز خاص است، این مطلبی که امشب دارم خدمت رفقا می گویم خیلی مهم و دقیق است و عمداً گفتم که خب همه متوجه این قضیه بشوند حالا آن کسانی که به این مسأله توجه ندارند و با دیدن تلسکوپ و اینها [مسئله را] کافی می دانند اگر متوجه این قضیه نیستند به این مسأله توجه کنند.

روز عرفه برای خصوص نهم ذی الحجه است، آثاری که بر روز عرفه مترتب است برای خود نهم است نه روز هشتم یک همچنین آثاری هست و نه روز دهم و یازدهم، که ما این همه تاکید در روایات داریم، در آثار داریم، کسی که روز عرفه این کار را بکند، روزه بگیرد و دعا بخواند، چکار بکند، خداوند همه گناهان او را آن چنان می آمرزد که انگار از مادر متولد شده، اینها مال خصوص روز عرفه است که روز نهم است. یا اینکه فرض بکنید که عید غدیر عیدی است که مربوط به هجدهم ذی الحجه است، در این رساله نوروز که بنده نوشتم این مطالب را یک مقداری در آنجا اگر رفقا مطالعه کرده باشند آنجا توضیح دادم که آثار تکوینی را خداوند بر این ایام بار کرده به نحوی که این آثار با این طرف و آن طرف رفتن از بین خواهد رفت، با اعتبار ما این آثار درست نمی شود، این یک آثار تکوینی است.

و همین طور راجع به عید فطر عیدی است که مخصوص به آخر رمضان است و این طرف و آن طرف نمی شود، یعنی خصوصیات آن روز، برکاتی که در آن روز می آید، فیوضات و عنایاتی که از جانب خداوند در آن روز نازل می شود و انسان احساس می کند که امروز روز روزه نیست، این را احساس می کند، امروز روز جشن، امروز روز عید است، امروز روز سرور است، این را انسان احساس می کند. بعضی از بزرگان، سابق وقتی که گاهی [شک ایجاد] می شد اصلاً شاید نیازی به این طرف و آن طرف سؤال کردن نداشتند و می فرمودند: امروز بوی روز عید می آید، خب این مشخص است که حال و هوا در امروز با روز روزه فرق می کند، یعنی نزول برکات، کیفیت فیض الهی، نزول ملائکه و آوردن آن عنایات خاص الهی...، چون روز عید برکاتش با روزهای دیگر تفاوت می کند، شهادت امام با تولد امام علیه السلام فرق می کند، آن یک خصوصیات دارد این یک خصوصیات، اینها همه مثل هم نیستند. روز عاشورا با روز عید غدیر دو تاست، دو جور عنایت است، دو جور فیض است، دو جور برکت است، که هر کدام از اینها خب برای انسان لازم است؛ بر این اساس روز اول ماه برای مردم باید مشخص بشود تا مسائل خودشان را بر آن مترتب کنند. روز اول ماه رمضان باید برای افراد مشخص شود که چه روزی است، آیا امروز است یا فرداست؟ چرا؟

چون ما در ماه رمضان روزهای خاصی داریم یکی از آن روزهای مهم و شب‌های مهم شب بیست و سوم است. شب بیست و سوم، شب قدر است یعنی شبی است که ملائکه نازل می‌شوند و تقدیر سال آینده را در آن شب رقم می‌زنند، لذا داریم در آن شب باید این اعمال را انجام داد، این مراقبه را باید کرد. این طور کشک نیست که بگوییم: آقا امشب را شب قدر قرار می‌دهیم! خب این دست ما نیست که آقا امشب شب قدر است، یا اصلاً آقا ما هفته دیگر را شب قدر قرار می‌دهیم!

یادم هست در زمان سابق، در آن زمان سلطنت گذشته یکی از این نماینده‌های مجلس بود، مجلس آن موقع گفته بود که - من در خاطر من نیست حالا اسمش نمی‌دانم چیست - کارکنان دولت اینها برای اداء مناسک حج‌شان می‌توانند از تعطیلات تابستان استفاده کنند که هم تعطیلات است و هم می‌توانند مکه‌شان را بروند! خب عموجان تعطیلات تابستان مال تعطیلات تابستان است، مال گردش و جاهایی است که خودتان تشریف می‌برید، ولی موقع مکه به تابستان ربطی ندارد، این مال ذی‌الحجه است، یعنی این قدر این نمی‌فهمید که عبادات وقت خاص دارد و در وقت خاص باید آن انجام بشود و الا خب فایده ندارد. در ماه مبارک، شب بیست و سوم شب قدر است، شب قدر یک شب است، منتهی یک شبی است که در طولش کره زمین می‌گردد، کره زمین که همه‌اش یک جا شب نیست، هر دقیقه‌ای از دقائق بیست و چهار ساعت در یک جا غروب است و در یک جا صبح است، چون این در حال گردش است دیگر، یک شبانه روزی که بر زمین می‌گردد آن می‌شود شب قدر. حالا آن چه شبی است؟ شب چندم است؟ شب بیست و سوم است؛ حالا با توجه به قرائن و شواهدی که بر این مسأله دلالت دارد.

خب حالا ما می‌توانیم بجای شب بیست و سوم بگوییم آقا شب پانزدهم را شب قدر قرار می‌دهیم؟! دست ما نیست، شب قدر دست ما نیست، شب قدر دست خداست، خدا هم این را در یک همچنین شبی قرار داده، بیست و دو شب که از ماه رمضان گذشت در شب بیست و سوم می‌شود شب قدر، و این خصوصیات را دارد و این مسائل را دارد. حالا صحبت ما این است که در زمان رسول خدا اول ماه چه موقع بود؟ آیا اول ماه اول ماهی بود که با چشم عادی می‌دیدند یا با تلسکوپ و هواپیما می‌دیدند؟ آن موقع که طیاره نبود، آن موقع که تلسکوپ نبود، آن موقع که این دوربین‌های یک متری و دو متری نبود! با همین چشم، همین چشم ظاهر منتهی چشم عادی نه اینکه حالا چشم ضعیف و [معیوب] با همین چشم عادی می‌گفتند: که بروید بالای بلندی، بالای کوهی، بالای ارتفاعی، در آنجایی غیومی<sup>۱</sup> نباشد، که هوا صاف باشد، مانعی نباشد، افق را نگاه کنید وقتی که هلال در این چند درجه، هفت هشت درجه از افق بالا آمد در آنجا قابل رویت است، البته این هم بود که در بعضی از موارد حتی با وجود بالا و ارتفاع داشتن

۱- جمع غیم است بمعنای ابر. لغت‌نامه دهخدا

هلال ممکن بود که دیده نشود. خب در اینجا می‌گفتند که از اطراف هم ببینند [و بگویند هلال را رویت کرده‌اند] کفایت می‌کند، لذا در آن موقع معمولاً ماه را در همین شب اول می‌دیدند، در همان زمان‌های به اصطلاح گذشته.

و بعد اگر هم شک می‌کردند دو شب را به عنوان شب إحياء می‌گرفتند. ما یادمان هست که در همان زمان سابق وقتی شک می‌شد بین اینکه امروز هست یا نیست، هر دو شب را می‌گرفتند که به فیض شب قدر برسند. حتی یک سال ما یادمان هست که وقتی شک داشتیم، مرحوم آقا رضوان الله علیه شش شب به مسجد برای شب قدر رفتند، شب نوزدهم دو بار و شب بیستم و یکم و بیست و سوم هم هر کدام دوبار تا اینکه به اصطلاح شب قدر را درک بکنند. چون یا این است یا آن است دیگر، نمی‌شود بگوییم: آقا ما امشب این را قرار دادیم و... روی این جهت ماهی که در زمان رسول خدا و در زمان ائمه علیهم السلام رویش اعتبار بود ماهی بود که با این دو چشم می‌دیدند، نه با تلسکوپ، تلسکوپ می‌دیدند که در آن موقع نبود، پس با چی می‌دیدند؟ با همین چشم می‌دیدند و بر این چشم تکیه می‌کردند و روی این چشم حساب باز می‌کردند، نوزدهم می‌گرفتند، بیست و یکم می‌گرفتند و بیست و سوم می‌گرفتند، با همین چشم روز عید فطر می‌گرفتند و با همین چشم روز عرفه می‌گرفتند و روز عید قربان می‌گرفتند و ایامشان را بر این مترتب می‌کردند، توجه کردید؟ با همین چشم ظاهر.

حالا صحبت در این است اگر در زمان رسول خدا پیغمبر اول ماه را براساس چشم می‌گرفت، ما به چه حکم شرعی الآن آن را با تلسکوپ قبول می‌کنیم و تعیین می‌کنیم؟ روی چه حسابی؟ در زمان ائمه که تلسکوپ نبود، در زمان پیغمبر که تلسکوپ نبود، با همین چشم ظاهر می‌رفتند و ماه را می‌دیدند، خیلی خُب، پس ما باید این را بگوییم: اگر در زمان رسول خدا تلسکوپ بود یک روز ماه رمضان رسول خدا تغییر می‌کرد! درست است یا نه؟! و پیغمبر با وجود اینکه اطلاع داشت امروز روز اول ماه است فردا را روز اول ماه می‌گرفت! می‌شود همچین حرفی بزنیم؟ متوجه شدید چه می‌خواهم بگویم؟ الآن تلسکوپ اختراع شده، در زمان پیغمبر و ائمه که تلسکوپ نبوده، هواپیما نبوده، چه جوری برایشان ماه ثابت می‌شد؟ با همین چشم ثابت می‌شد، با همین چشم روز اول ماه را می‌گرفتند، با همین چشم شب بیست و سوم ماه رمضان را شب قدر قرار می‌دهند. آیا پیغمبر می‌دانست امروز روز اول ماه است یا نمی‌دانست؟ اگر بگوییم نمی‌دانست پس پیغمبر جاهل بود، اگر می‌دانست پس همان روزی که مال پیغمبر است همین روز هم مال ماست. آسمان که تغییر نکرده، زمین که تغییر نکرده، متوجه شدید ما چه اشتباهی داریم مرتکب می‌شویم؟!

همان روزی که مال پیغمبر و ائمه بوده، چون اینها به عنوان سند هستند دیگر، اینها هستند، آن

روزی که پیغمبر آن روز را روز اول ماه قرار می‌دهد با چه قرار می‌داد؟ با دیدن این چشم قرار می‌داد، نه با تلسکوپ، نه با بالا رفتن بالای ابرها و با طیاره دیدن که آن اصلاً یک جور دیگر است. با دیدن ظاهر پیغمبر می‌گفت ماه‌تان را شروع کنید، با دیدن چشم پیغمبر می‌گفت ماه‌تان را تمام کنید، با دیدن این چشم پیغمبر می‌گفت روز عید قربان بگیرید، با همین چشم پیغمبر می‌گفت، چون آن موقع که تلسکوپ نبود. خیلی خوب، اگر ما بگوییم که در واقع آن روز واقعی یک روز قبل بوده، پیغمبر یک روز بعد اعلام کرد، چون اگر در آن موقع تلسکوپ بود پیغمبر می‌گفت روز قبلش روز اول ماه است، پس پیغمبر با علم به اینکه امروز روز دوم ماه است به مردم می‌گوید امروز را روز اول بگیرید! این درست است؟! این غلط است. نه مردم شما نمی‌بینید، هنوز تلسکوپ اختراع نشده، هزار سال دیگر اختراع می‌شود آن موقع یک روز می‌آید جلوتر! این حرف خنده‌دار نیست؟ خیال می‌کنم خیلی خنده‌دار باشد و ...

من یک وقت در یکی از فتاوای یکی از آقایان خواندم که الآن فوت کرده و به رحمت خدا رفته، وقتی دلیل می‌آورد در [استدلالتش] خوانده بودم می‌گفت: منظور رویت است، حالا چه رویت با چشم عادی چه رویت با چشم تلسکوپ هر دو رویت است! خیلی برایم جالب بود که عجب، اگر قرار رویت به هر کیفیت هست، بسیار خوب، پس بنابراین بنده سوار هواپیما می‌شوم اصلاً دو روز قبلش، می‌روم این قدر ارتفاع پیدا می‌کنم که روز بیست و هشتم را می‌گویم روز اول ماه است، این هم رویت است دیگر! مگر رویت نیست؟ اینقدر می‌روم بالا اصلاً یک روز قبل ... شما مگر نماز مغرب و عشا را نمی‌خوانید، دارید نماز مغرب را می‌خوانید می‌بینید هواپیما دارد در آسمان راه می‌رود خورشید به آن تابیده، نمی‌بینید؟ وقتی که دارید نماز مغرب را می‌خوانید می‌بینید هواپیما در بالا به آن خورشید تابیده، یعنی این قدر این ارتفاع گرفته که از آن مقدار خروج خورشید از تحت افق و ورودش هم بالاتر رفته در زاویه سطوح نور خورشید واقع شده در حالی که شما نماز مغرب را خوانده‌اید و فرضاً نافله‌هایش را هم خوانده‌اید و یک ربع هم گذشته ولی در عین حال هنوز شما [نور خورشید را] می‌بینید.

پس بنابراین قطعاً امروز نباید روز اول ماه باشد دیگر، این که قطعی است، حالا شما با هواپیما می‌روید بالا ماه را می‌بینید، تکلیف چیست؟ باید برای روزه‌ات بگویند ماه جدید آمده! این هم دیدن است دیگر! دیدن دیدن است! پس دیدن به هر کیفیت نیست عزیز من، دیدنی است که در شرایطی باشد که در آن شرایط [هلال] قابل رویت برای چشم باشد، یعنی ماه در حدی از افق بالا آمده باشد که از تحت الشعاع خارج بشود، یعنی آن مقدار ارتفاعی که نور خورشید به واسطه غلبه [مانع رویت نباشد] - می‌گویند آن قاهره نور شمس - آن نور خورشید که در حال غروب هست مانع از رویت هلال برای چشم عادی نشود، آن موقع این می‌شود رویت.

بنابراین اگر ما آمدیم از تلسکوپ یا دوربین‌های بسیار قوی، یک وقت دوربین دوربین عادی است نه آن اشکال ندارد، مثلاً دوربینی که در همین حدی که غبار را کنار بزند، غبار را کنار بزند، نه آن تلسکوپ که بر نور شمس غلبه بکند، که اتفاق افتاده در همین قضیه، تلسکوپ آدم بزند که آنچنان قوی باشد که بیاید و تصویر را نزدیک کند، نزدیک کند که انسان اصلاً حتی با وجود هلال در تحت الشعاع که نور خورشید مانع است شما هلال را ببینید، این دیدن اصلاً قبول نیست، این فایده ندارد، این روز قبل حساب می‌شود، روز بعد حساب نمی‌شود.

پس بنابراین این که ما بگوییم دیدن در اینجا صدق کرد به صرف دیدن، حالا به هر کیفیتی، اولاً به هر کیفیت غلط است، چون انسان بعضی از موارد است که می‌بیند ولی قطعاً غلط است، باید دیدنی باشد که دیدن، دیدن عادی باشد یعنی همان‌طور که زعمای ما، پیغمبر و ائمه در زمان خودشان همان‌طور ماه را می‌دیدند و بر آن حساب به اعمالشان ترتیب اثر می‌دادند، یعنی روز اول می‌گرفتند، روز نوزدهم می‌گرفتند، روز بیست و سوم‌شان را به دیدن می‌گرفتند و همه می‌دیدند، ما هم وظیفه داریم به همین کیفیت عمل کنیم، نه اینکه حالا چون یک دستگاه‌های دیگری آمده و دستگاه‌های جدیدی آمده، انسان بخواهد تغییر بدهد. شب همان شب است، روز همان روز است، تغییری نکرده و ملاک همین است.

یک مطلبی هست و آن این‌که: بله، در بعضی از موارد ما مشاهده می‌کنیم که حکم در زمان رسول خدا و در زمان ائمه به یک کیفیت بود، و الان با وجود بعضی از اکتشافات، بعضی از دستاوردها، بعضی از فناوری‌ها و امثال ذلک تغییر می‌کند و آن جایی است که خود آن موضوع فی حد نفسه حکم خاص برایش بار نمی‌شود، چون آن موضوع در تحت شرایط خاص قرار می‌گیرد حکم آن شرایط را پیدا می‌کند و چون موضوع الان شرایطش تغییر پیدا کرده، حکمش بر طبق اختلاف شرائط، شرایط جدید پیدا می‌کند.

فرض کنید مثلاً استفاده از الکل، الکل یک شیء ای است خودش فی حد نفسه نجس است، چه در زمان رسول خدا باشد، چه در زمان ائمه یا در زمان ما، هیچ تفاوتی نمی‌کند، نجس نجس است - البته الکلی که از مایع بالاصاله باشد، اصلش مایع باشد، نه اینکه آن را تخمیر کرده باشند مثل چوب و اینها، آن نه، آنکه در اصل مثل انگور و اینها باشد آن الکل الکل نجس است - بسیار خوب حالا نجس است وقتی که نجس شد خوب ما از نظر شرعی [روایت] داریم که چیز نجس قابل استفاده نیست، قابل خرید و فروش نیست و قابل [بیع و هدیه] نیست و معامله‌اش هم باطل است و مصرفش هم حرام است و سحت است. و این مسأله خوب در زمان گذشته صحیح بود در زمان پیغمبر از الکل چه استفاده‌ای می‌کردند؟ چیزی نبود. و همین‌طور بعد از اینها، تا اینکه این قضیه در زمان زکریا کشف شد. بله؟ در زمان زکریا رازی

این قضیه خاصیت الکحل و اینها در آن زمان به دست آمد و استفاده‌اش برای ضد عفونی‌ها و امثال ذلک و اینها.

وقتی که اینطور شد خب فقیه در اینجا می‌آید فکر می‌کند که آقا این حکمی که رفته روی حرمت الکحل، این که الکحل الان حرام است این حرمت استفاده‌اش به خاطر نجاستش است یا به خاطر اینکه استفاده معقول از آن در اینجا متمشی نیست؟! خب در آن زمان نمی‌دانستند، مورد استفاده نبود و اصلاً وسایل [استریل‌شان] چیز دیگر بود، نمی‌دانم می‌گرفتند چوب را می‌سوزاندند و خاکستر را چکار می‌کردند و این وسایل ضد عفونی‌شان در آن موقع به این کیفیت بود و همین‌طور از بعضی از گیاه‌ها برای ضد عفونی استفاده می‌کردند که الان هم هست، الان هم همین [روستائیان] دارند، در این کوه‌ها از این گیاه‌هایی که خاصیت آنتی بیوتیکی و اینها دارد وجود دارد و روی زخم و اینها می‌ریزند، از جمله چیزهایی که خاصیت آنتی بیوتیکی دارد خود عسل است، عسل طبیعی یکی از چیزهایی است که خاصیت آنتی بیوتیکی دارد و اگر زخمی پیدا بشود حتی می‌گویند آن قدر خاصیتش قوی است که بهبودی‌اش حتی از وسایل و داروهای شیمیایی امروزی قوی‌تر است و تجربه هم شده است.

اما نسبت به الکحل کسی به این قضیه نرسیده بود که این مسأله این‌طور باشد، خب حالا فقیه وقتی که نگاه می‌کند و می‌بیند که الان در شرع استفاده از نجس حرام است خب متوجه می‌شود چون استفاده مفید ندارد، اگر همین استفاده مفید داشته باشد چرا استفاده‌اش اشکال داشته باشد؟ مگر حتماً شخص باید الکحل را بخورد؟ نه، الکحل را مصرف می‌کند، ضد عفونی می‌کند. الان این اتاق‌های عمل که استریل و اینها می‌کنند می‌گویند حتماً باید با الکحل آن هم الکحل انگور [استریل بشوند]. یکی از دوستانمان دکتر سجادی می‌گفت اتاق عملی که من در آن چشم عمل می‌کنم فقط باید با الکحل انگور باشد، با غیر از این را من اصلاً قبول ندارم و تایید نمی‌کنم. خب الان این چه اشکالی دارد که استفاده از این الکحل مانعی داشته باشد؟ خب نه هیچ مانعی ندارد و خرید و فروشش هم جایز است و هیچ ثمن و پولش هم حرام نیست، مثل نان و خربزه می‌ماند تفاوت نمی‌کند. بله، خوردنش حرام است و در تماس با آن هم انسان بایستی که دستش را آب بکشد و تطهیر بکند. خب اینها به جای خود، اما اینکه بگوییم نباید اصلاً استفاده شود، و معامله آن اشکال دارد، این از مسائلی است که این دیگر منطق ندارد و این شرعیت ندارد.

ولی بعضی چیزها هست که - این مطلب، مطلب دقیقی است، این را هم می‌خواستم خدمتتان در راستای قبله و خورشید و اینها عرض کنم - شارع که آن حکم را بیان کرده بر اساس اقتضائات آن موقع است، الان ما می‌بینیم این اقتضائات وقتی که تغییر می‌کند آن حکم شارع بدون اینکه تغییر پیدا بکند صورت جدیدی به خود می‌گیرد، مثلاً فرض کنید که راجع به قبله، راجع به قبله داریم برای کسانی که در

خود مسجد الحرام هستند یا در مکه هستند و برایشان [کعبه] قابل رویت هست، قابل إتجاه هست، قبله خود کعبه است، خود همین چهارگوش کعبه این می شود قبله، لذا کسانی که در مکه هستند نمی توانند به این طرف و آن طرف به هوای اینکه این قبله است...، مگر اینکه برایشان مانعی باشد و آن طور دقت مشکل باشد. حالا کسانی که در مسجد الحرام هستند یا خیابان های اطراف هستند، یا هتل هایی هستند، منازلی که در همان حول هست قبله می شود [همان کعبه]، و برای کسانی که دور هستند و به خصوص در شهرهای بعیده و امثال ذلک قبله می شود جهت کعبه، نه خود کعبه. چون کعبه که قابل رویت نیست، چطور ممکن است که یک چهار دیواری چهارده متر در چهارده متر را شما فرض کنید که برای ایران [ملاک] قرار بدهید این اصلاً امکانش نیست، لذا برای آنها جهت [کعبه] می شود [قبله] که به همان جهت کعبه نماز بخوانند. حالا یک مقداری این طرف و آن طرف شد این هم ایراد و اشکال ندارد.

مرحوم علامه حلی در اینجا یک مطلبی دارد که قابل تأمل است، ایشان می فرماید که: این نیست که در وهله اول، کعبه قبله برای همه باشد، بلکه ما از ابتدا دو قبله داریم، برای کسانی که در مسجد الحرام و خیابان ها و منازل نزدیک آن هستند، قبله شان می شود خود کعبه، خود نفس کعبه این قبله است و برای کسانی که دور هستند اصلاً قبله کعبه نیست، جهت کعبه قبله است یعنی همان فضا، همانی که نسبت به آن بایستند، حالا فرض بکنید که چه مصادف با کعبه بشود یا این طرف و آن طرف بشود، همینقدر به این سمت باشد این می شود قبله، خود کعبه دیگر قبله نیست، چرا؟ چون خداوند حکم عبث نمی کند که بیاید بگوید ابتدائاً این کعبه مربوط به همه است بعد بیاید بگوید که آنهایی که نمی توانند، دسترسی ندارند، که برایشان مشخص بشود [قبله] آنها جهت [کعبه باشد!] این حکم حکم عبث است، برای کسانی که دور هستند اصلاً امکان ندارد اینکه خود کعبه را قبله قرار بدهند، لذا از اول دو قبله در تشریح جعل شده و شارع این را جعل کرده: یکی خود کعبه برای افرادی که نزدیک هستند و یکی جهت کعبه برای افرادی که دور هستند!

ولی وقتی که ما مشاهده می کنیم می بینیم مطلب این طور نیست، نه، خدا از ابتدا کعبه را قبله قرار داده، متبھی با این بیان برای کسانی که نزدیک هستند خب مشخص است که خود کعبه باید باشد ولی برای افراد دور چون نمی توانند خود کعبه را قبله قرار دهند لذا جهت کعبه از خود کعبه کفایت می کند، به این نحو، نه به آن نحوی که علامه حلی فرموده.

بنابراین اگر در این زمان - البته در این زمان هم هست، یک وسائلی هست - اگر در این زمان مثلاً در قم ما یک وسیله ای داشتیم، یک دستگاهی داشتیم، فرض کنید یک فرستنده روی کعبه می گذاشتند و یک گیرنده هم که در همین جا بود دقیق یک خط را می کشید به وسط کعبه، می شود یا نمی شود؟ می شود.

آن می شود قبله ما، دیگر ما نباید به این طرف و آن طرف بخوانیم، چرا؟ چون دستگاهش آمد. این فرق می کند با مسأله اول ماه و این چیزها، این دو تاست. چون در آنجا خود کعبه موضوع برای إتجاه ما بود، ولی چون شارع می بیند دست ما کوتاه است ارفاق می کند، برای ما تسهیل می کند، برای سهولت ما می گوید: حالا چون نمی توانی، به آن إتجاه کعبه هم می توانی نماز بخوانی؛ ولی وقتی دستگاهش را داشتی خب می توانی، وقتی دستگاهش را داشتی وظیفهات این است که طبق دستگاه [عمل کنی]، اگر دستگاه را نداشتی، می توانی [به جهت کعبه نماز بخوانی]، حالا این طرف و آن طرف هم شد اشکالی ندارد. این را خواستم خدمت رفقا بگویم تا فرق را بدانند یک وقت اشتباه نشود که مواضع فرق می کند. در مسأله رویت هلال شارع رویت را براساس دیدن با چشم قرار داده است، نه براساس تلسکوپ، آن موقع که تلسکوپ نبود، آن موقع که طیاره و ماهواره نبود، آن موقع نمی دانم قمرهای مصنوعی و اینها نبودند که بردارند افق را و روز اول ماه و کل سال را نقشه اش را بدهند دست آدم. الآن نقشه شب اول [شوال، شب عید] فطر درآمده، به من هم داده اند که آقا این اول فطر [شوال] است، امشب فلان است! آن موقع که این حرفها نبود. و ما هم به اینها نباید کار داشته باشیم باید برویم خودمان ببینیم یعنی استهلال کنیم اینها ملاک نیست، اینها ملاک نیست، بخواهیم به اینها [تمسک] کنیم.

یعنی حداقل تا الآن ملاک نیست، حالا بعدها آن یک مطلب دیگر است، که انسان به این یقین برسد و از اینها خلاصه برایش اطمینان پیدا بشود این مطلب دیگری است، علی کل حال این [دستگاهها و ادواتی] که الآن هست آن موقع این حرفها نبوده، آن موقع همین مردم بودند و همین چشمشان، پیغمبر هم با همین چشم می گفت: اول ماه است، با همین چشم هم می گفت: آخر ماه است، با همین چشم هم می گفت: شب قدر این است، با همین چشم هم می گفت: روز عرفه این است، نمی دانم روز عید قربان این است، با همین چشم می گفت، خیلی خب چطور شد در این زمان یک دفعه عوض شد؟ یعنی شب قدر ما با شب قدر پیغمبر تفاوت کرد؟ یک روز می رود جلو دیگر، چون پیغمبر تلسکوپ نداشت مجبور بود شب قدر را شب مثلاً سه شنبه بگیرد من باب مثال ولی ما چون تلسکوپ داریم شب دوشنبه می گیریم؛ ا! یعنی شب قدر ما با پیغمبر دوتا شد؟ این قضیه چی می شود؟ در حالتی که شب قدر یکی است، با تلسکوپ و اختراع، ملائکه جایشان عوض نمی شود که حالا که تلسکوپ درست شد ملائکه بیچانند، خلاصه قدر را یک روز بیچانند این ورتر کنند، پس این ملائکه منتظر اختراع ما هستند، تا وقتی اختراع نشده آن شب می آیند پایین، وقتی اختراع شد یک شب زودتر می آیند!! پس منتظر اختراع ما بودند این آقایان ملائکه و جبرئیل و نمی دانم لیلة القدر خیر من الف شهر و تنزل الملائكة و الروح و... اینها بالاخره همه منتظر بودند که این تلسکوپ اختراع می شود یا نمی شود تکلیفشان را با خدا مشخص کنند. خدا

می‌گوید: خیلی خب - نمی‌دانم مخترع تلسکوپ و اینها کیست؟ - هر وقت آن زنده شد و این تلسکوپ اختراع شد مسأله شما هم تغییر خواهد کرد!

این را بنده امشب گفتم تا اینکه این به گوش آقایان برسد و افراد و فضلا روی این مسأله فکر کنند و خلاصه برای این مسأله ببینند که چه باید کرد.

بنابراین طبق اخباری که تا بحال به دست ما رسیده است و تحقیقاتی که ما کردیم قطعاً در این ماه شب اول ماه که شب پنجشنبه باشد را با چشم عادی ندیده‌اند، فقط در دو سه نقطه آن هم با تلسکوپ‌های قوی و در آنجا هم حتی بعضی‌ها دیده‌اند و بعضی‌ها ندیده‌اند و این برای ما تعجب است که در یک جا یکی با همان تلسکوپ می‌بیند و یکی نمی‌بیند؛ خلاصه طبق این گزارش‌هایی که گرفته‌اند به این کیفیت است. علاوه بر این رویت ماه حتی با تلسکوپ در شعاع زیر پنج درجه بالای افق بوده که قطعاً تحت الشعاع است و این قابل رویت نیست.

بنابراین تا وقتی که اخبار دیگری نرسد و مسأله را تغییر ندهد، برای ما روز اول ماه روز جمعه خواهد بود، این را خواستم خدمت رفقا عرض کنم.

خب در طی مطالب گذشته عرض شد که امام علیه السلام در این فقره واقعاً راه سلوک و راه حرکت را به انسان ارائه می‌دهند. عرض شد که بدون توجه به این مسئله انسان قدم از قدم نمی‌تواند بردارد، قدم از قدم نمی‌تواند بردارد.

بنده خودم در همان زمان‌های سابق که از نزدیک در ارتباط با بزرگان، مرحوم والد رضوان الله علیه و استادشان و استاد دیگرشان، من حالات ایشان را وقتی که از نزدیک مشاهده می‌کردم این را می‌دیدم و حس می‌کردم که واقعاً ایشان به تمام معنی‌الکلمه به این فقره امام علیه السلام پایبند بودند و هیچ‌وقت این مسئله از نظر ایشان غائب نمی‌شد و یا اینکه سست نمی‌شد.

بین روز اول ایشان و آخرین روز ایشان در خدمت اساتیدشان هیچ‌گونه فرقی من نمی‌دیدم که کرده باشند؛ حالا بالاخره دیگر کار ما تمام است دیگر! کار ما دیگر به اصطلاح... همیشه وقتی که با دوستانشان صحبت می‌کردند این مسئله بوده یعنی این حالشان همیشه به این کیفیت بوده. وقتی که در کنار آن اساتیدشان می‌نشستند همیشه یک حال را داشتند، همیشه یک وضع را داشتند، بینش‌شان - گرچه انسان از نظر بینش بالا می‌رود هی بالا می‌رود - ولی آن بینش باعث نمی‌شد که ارتباط و موقعیت خودشان را با اساتیدشان تحت الشعاع قرار بدهد و این هم خیلی مسئله مسأله مهمی است، درحالتی که افراد دیگری هم که آنجا بودند یک همچنین مطلبی را [از آنها] ما نمی‌دیدیم، با اینکه برای خودشان کسی بودند و... ولی ما نمی‌دیدیم یک همچنین مطلبی و حالی را ما مشاهده نمی‌کردیم و در نتیجه دیگر شد دیگر! هر کسی

سهام خودش را بُرد و نتیجهٔ کردار خودش را هم گرفت.

حال امام سجاد علیه السلام می فرماید: خدایا من که حالا این طور هستم «هَبْنِي بِفَضْلِكَ؛ با فضل خودت بیا با من رفتار کن» به فضل خودت به من ببخش، با فضل خودت با من عمل کن. چون - همان طوری که دیشب عرض کردم - هر دو جنبه به ارادهٔ اوست و هر دو، نزول آثار وجود اوست و اسماء و صفات اوست. وقتی که آن اراده پروردگار می آید، یک مسئله را که می خواهد در خارج ایجاد کند آن مسئله را به هر کدام از دو طرفین به یک اراده ایجاد می کند؛ یعنی برای او هیچ تفاوتی نمی کند که به این طرف یا به آن طرف، به این طرف سوق بدهد یا به آن طرف سوق بدهد.

خیلی عجیب است این مناجات شعبانیه را که رفقا می خواندند در شب های ماه شعبان، واقعاً این مناجات مناجات عجیبی است؛ یعنی کلمات ائمه همه اش عجیب است دیگر، در یکی از این فقرات دارد که: «الهی لَمْ یَكُنْ لِي حَوْلٌ فَانْتَقَلَ بِهِ عَن مَعْصِيَتِكَ إِلَّا فِي وَقْتٍ أَيْقَظْتَنِي لِمَحَبَّتِكَ؛ خدایا من قدرت ندارم که از گناه تو رویگردان شوم - فَتَحَوَّلْتُ<sup>۱</sup> [فانتقل] یعنی رویگردان شوم - رویم را برگردانم، گناه را از خودم دفع کنم و از گناه سر باز بزنم، مگر در وقتی که تو مرا بیدار کردی به واسطهٔ محبت خودت، یا مرا بیدار کردی به محبتی که در دل من نسبت به خودت انداختی» هر دویش یکی است هر دو یک معنا دارد. یعنی وقتی من آدمم - خب برای انسان پیش می آید دیگر، گناه پیش می آید - یک مطلبی را به انسان ارائه می دهند یک دروغ بگو این قدر فایده می بری، شیرین است حالا یک دروغ می گوئیم بعد توبه می کنیم، حالا به این نفع برسیم! حالا این قوم و خویش است این جوری نگو، این جوری قضاوت نکن برو این جوری شهادت بده، برو اینجا در دادگاه این جوری شهادت بده، شهادت به دروغ بده - عجیب است - برو شهادت به دروغ بده؛ چون این برادرت است، چون این خواهرت است، چون این رفیقت است، چون این قوم و خویش است و بر آن اساس یک ضرری متوجه بشوی و ما می رویم و انجام می دهیم، و یک تهمتی را به یک شخص وارد می کنیم، اتهامی را وارد می کنیم که چه؟ که این فردی که نزدیک ماست به یک منفعت دنیوی، یک منفعت گذرا، یک منفعت دو روزه برسد. اینها همه اش مال چیست؟ مال غفلت است دیگر، اینکه الآن داری این کار را می کنی فکر فردا را کردی؟ خب این دو روز گذشت فردا چی؟ فکر فردا را هم بکن! آن وقت بعد ببین می توانی بروی یا نمی توانی بروی!

یا وقتی که یک موردی پیدا می شود انسان وسوسه می شود، شیطان سراغ آدم می آید، نیاز به سراغ آمدن شیطان ندارد ما خودمان هم کافی هستیم، بیخود گردن شیطان نگذاریم! طرف می آید می گوید آقا ببخشید شیطان آمد ما را گول زد! گفتم: نه قربان تو شیطان را گول می زنی شیطان تو را گول نمی زند، بابا

۱- استاد "فَتَحَوَّلْتُ" قرائت نمودند ولی در نسخ "حَوْلٌ فَتَنَقَّلْتُ" آمده است

گردن شیطان نینداز، شیطان بیچاره ... کار را خودت کردی می اندازی گردن شیطان، حالا می خواهد از خودش سلب مسئولیت کند این هم از کلک هایش است. نه بابا شیطان با تو کاری ندارد، شیطان می رود سراغ آنهایی که به این زودی دست به کسی نمی دهند، سراغ آنها می رود. ماها را شیطان باید بدود به ما برسد! می گوید: اقللاً بابا بایستید گفتم مخالفت کنید نه این قدر که دیگر، تو که دیگر بابا، من این قدر هم نگفتم! ما شیطان را درس می دهیم، شیطان نیاز به ما ندارد. شیطان می رود سراغ اولیاء خدا، پیغمبران، سراغ آنهایی که در آن عوالم بالا [هستند] نمی آید وقتش را برای ما تلف کند و بگذراند. می گوید: شیطان گولم زد! برو کجا شیطان گولت زد، تو خودت می کنی، چرا تقصیر شیطان می گذاری!؟

آن وقتی که وسوسه می شویم، آن وقتی که دارد یک گناه شیرین در نظر می آید همان وقت، درست! این آیه شریفه دارد که **إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا** [الأعراف، ۲۰۱]؛ وقتی که یک طوفی از شیاطین دور و بر او می آیند و او را مس می کنند و پریشان را به این می زنند، هنوز وارد در گناه نکردند! هنوز وارد در گناه نشده، هنوز دارد در فکرش گناه می آید تصورش می آید، هنوز وارد نشده؛ بروم این کار را بکنم، بروم به فلان کس بگویم: ببین این معامله ای که می خواهی با او بکنی این اینجایش این طور است بیا از من بخر، بیا [معامله] بکن، یک دروغ هم بگوید که آن الآن دارد این طور می کند، یا چیزهای دیگر، درست!

این قضیه درباره حضرت یوسف علیه السلام دیگر خیلی مسئله بارزی است، در آنجا هم خداوند می فرماید که: **وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنَّ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ** [یوسف، ۲۴] حضرت یوسف چدن و فولاد و برنز نبود، آدم بود بشر بود، نفس داشت، آن هم کشش داشت آن هم علاقه داشت، آن هم فکر داشت، آن هم همین تمایلاتی داشت که همه دارند، بشر بود، جنسش جنس ملک که نبود، جنسش جنس آدمی بود، منتها چیزی که بود حضرت یوسف اتکا به خدا داشت خودش را به خدا سپرده بود، گفته بود که: خدایا من در همه امورم خودم را به تو می سپرم، من از خود اراده و قدرت ندارم، من از خود اختیار ندارم، تو بیا اختیار بده، قدرت بده، همّت بده، توجه بده تذکر بده تنبّه بده، تو بیا به من بده. نه اینکه من قدرت دارم من می توانم، من چه می کنم!

لذا در این شرایط خاص که قرار گرفت و او وسوسه کرد آن توجّهی که داشت آمد به دادش رسید، آن التجائی که داشت آن تسلیمی که داشت، آن التجاء و ابتهاج به خدایی که داشت. در هر حال خب بالاخره حضرت یوسف شخص جوانی بود، منزّه بود پاک بود و خودش را به گناه آلوده نکرده بود. در تمام این مدت به دنبال رضای الهی و عمل به تکلیف بود، در تمام این مدت ... خب هنوز به پیامبری نرسیده بود، ولی راهش راه پیامبران بود، راهش راه توحید بود، راهش راه تقرب بود، راهش راه کسب رضای الهی در

تمام مراتب و در تمام کارها بود، راهش این بود.

در یک همچین موقعی یک مرتبه این ... شیطان آن وقت سراغ حضرت یوسف چرا، آن درست است می رود، سراغ آنها می رود، سراغ ما نیاد سراغ آنها چرا [می رود]. در یک همچین جایی بنده خدا! [چه کسی] می بیند؟ الآن هزار تا در تودرتو همین طور قفل شده، قصر چیه؟ کسی نیست اطلاع ندارد، کجا می فهمد؟ تازه تو که خودت نرفتی دنبالش آمدند تو که نرفتی، اینها چیست؟ اینها چیزهایی است که ما درست می کنیم! تو که خودت نرفتی این آمده، حالا دیگر دل این بیچاره را نشکن، حالا که این قدر دارد اصرار می کند چرا حالا می خواهی ... بعد هم خب توبه می کنی و دیگر خدا هم که می بخشد و خدا توبه را پس برای کی گذاشته؟ و از این چیزها شروع می کند.

«إِذَا مَسَّهُمْ» این شیطان می آید هی دور می زند، هی عقل می آید، هی آن نفس می آید، هی می زند کنار، آن می آید یک چیزی می گوید، خُب تو که نرفتی سراغش، تو را آورده در اینجا، خیلی خب به خدا بگو: خدایا چاره نداشتم! یا اینکه اگر تن به این کار ندهی فردا ممکن است برایت مشکلات درست کند ها! یک وقت ممکن است برایت در دسر درست کند ها! یک وقت ممکن است اتهام به تو بزند ها! خب اینها دیگر موجه می شود، خودش هم می شود دلیل موجه و کم کم همین که نرم می خواهد بشود ها ها ها این نفس نرم بشود نرم بشود، بگوید: خُب باشه! یک دفعه از آن طرف می آید: عجب! کسی اینجا نیست ولی خدا هم اینجا نیست؟! خدا هم نگاه نمی کند؟! خدا هم نگاه نکند، آیا تو با انجام این عمل آن استعدادهایی را که برای رشد داری از دست نمی دهی؟ آن آمادگی که الآن در نفس تو برای ترقی هست آیا این آمادگی بعد به دست می آید؟ نخیر، دیگر به دست نمی آید. این را در آنجا نه اینکه بخواهد بگوید: خدا حالا عقاب می کند عذاب می کند، فلان می کند، «بُرْهَانَ رَبِّهِ» نه، حضرت یوسف به تأثیر این عمل حرام در نفس و از دست دادن آن استعدادها و آن آمادگی ها برای ترقی پی برد.

چه کسی به او القاء کرد؟ خدا القاء می کند، یعنی وقتی که انسان بیاید خود را به خدا بسپارد بگوید: خدایا من نمی دانم، من فهم ندارم، من عقل ندارم، من قدرت ندارم، تو بیا انجام بده؛ آن وقت در یک همچین جایی شیطان وقتی می آید فضا را می آراید، بستر را آماده می کند، زمینه را مهیا می کند، مسائل را [توجیه] می کند، اینجاست که دیگر باید خدا بیاید و آن ملائکه را می فرستد: بروید نجاتش بدهید. از آن طرف شیطان می آید می گوید: این، حالا مگر مسئله چیست؟ قضیه چیست این قدر حالا سفت و سخت گرفتی مهم نیست، این از آن طرف شیطان. از این طرف می گوید: چی چی مهم نیست آقا پدرت در می آید. زن شوهر دار، عجب! داری چکار می کنی؟ چکار داری می کنی؟ چی چی مهم نیست؟! بابا در را بسته چکار کنیم تقصیر ما نیست! خب در را ببندد که در را ببندد، یقه ات را که نگرفته، در را بسته خیلی خب،

دست و بالت را که نبسته. آن از آن طرف می آید آن طرف استدلال می کند، از این طرف ملائکه و جبرئیل و اینها می آیند چکار می کنند؟ از این طرف می آیند مطالب را [می رسانند]. یکی از آن طرف یکی از این طرف، یک استدلال از آن طرف یک استدلال از این طرف.

لذا آدم می بیند که هی می رود و می آید - هان! این طور نیست؟ همه بگویند بله دیگر - حالا نمی گویم در این قضیه، در مسائل مختلف برای همه ما پیدا شده، یک جا نباید دروغ بگوئیم می گوئیم، یک جا نباید تهمت بزنییم می زنییم، یک جا نباید چکار بکنیم، نه اینکه حالا فقط این [مسائل باشد]. [قضایا مطالب مختلف که برایمان پیش می آید برای همه هم پیش آمده، خدا برای همه پیش می آورد، حواس باید جمع باشد، اینجاست که آدم باید خودش را به خدا بسپارد به قول مرحوم آقای حداد فرمایش ایشان: سالک باید مانند یک پاسبان با خنجر بر دل خود بایستد و نگذارد اصلاً آن طرف بیاید جلو، استدلال اولی که می خواهد از آن طرف بیاید بزند و بکوبد و خودش را به خدا بسپارد و بیندازد به این طرف و نگذارد هی نوبت به این رفت و آمدها برسد، آن یک طرف، این یک طرف، این یکی بیاید... آخرش بگوید که: خیلی خب حالا انجام نمی دهیم، حالا این دروغ را نمی گوئیم، حالا فرض کنید این تهمت را نمی زنییم، حالا این عمل خلاف و کار خلاف را انجام نمی دهیم. از همان ابتدا نگذارد به بقیه برسد، نگذارد وقت بگذرد.

لذا از آن طرف می آید قوای ملائکه، قوای رحمان، جنودالرحمان در اینجا می آیند و انسان را می گیرند. حضرت یوسف را آمدند دربرگرفتند و رسید به یک جا که دید اگر بخواهد این خلاف را انجام بدهد از آنکه باید به او برسد ساقط خواهد شد، این است که صاف ایستاد گفت: نمی کنم. هر کاری می خواهی انجام بده، می خواهی انجام بده، تیکه تیکه هم بکنی انجام نمی دهیم، دیگر اینجا بود که آن به دنبال او آمد و بعد هم که خب آن قضایای دیگر اتفاق افتاد و بچه شهادت داد و امثال ذلک، توجه می کنید! این مسئله مسئله ای است که امیرالمؤمنین علیه السلام در مناجات شعبانیه بیان می کنند؛ حضرت می فرماید: خدایا من حول و قدرت ندارم که از معصیت تو برگردم به رضای تو، و رویم را برگردانم مگر در یک فضایی قرار بگیرم که آن فضای قرب توست، حال و هوای تو بیاید در من و مرا برگرداند و دگرگون کند و از آن فضایی که فضای معصیت بر من آمده، مرا به فضای دیگر خارج کند، وقتی که خارج کرد طبعاً می روم، وقتی که خارج کرد من می روم، آن چیست؟ آن محبت توست. پس بنابراین، تو همیشه این محبت خودت را در دل من بینداز تا من اصلاً به طرف گناه نروم، به طرف معصیت تو نروم، به طرف خلاف رضای تو نروم و حرکت نکنم، به طرف طمع نفس اماره نروم.

نفس اماره: هی این کار را بکنیم، آن کار را بکنیم، آن کار را بکنیم... به این مقدار انسان می تواند وضعش بگذرد نه، برویم به این مقدار باشد! به این مقدار برسد... هی بالاتر، هی بالاتر، هی بالاتر. و

بدون تفکر نسبت به عاقبت و تبعاتی که ممکن است داشته باشد، هی انسان بیاید و در دور خودش این مسئله را گردش بدهد، چه کسی دارد گردش می‌دهد؟ ملائکه این را در دوروبر تو به گردش آوردند، یا شیاطین و ابالسه آمدند دارند این کارها را می‌کنند؟ هی می‌آیند، هی دنیا را جلوه می‌دهند، اینجا را زیاد کنیم، آنجا را بزرگ کنیم، آنجا را توسعه بدهیم، آنجا را چه کنیم، با چه امکاناتی با چه وضعی؟! درست! به هوای این، به هوای آن، به هوای آن، یک‌دفعه این نشد، یک‌دفعه این نشد.

خب اینها هم همین است، مقصود از گناه، خود گناه و معصیت نیست، آن عملی که انسان را دور می‌کند، آن عملی که برای انسان گیر ایجاد می‌کند، دست و پای انسان را می‌بندد، آن عملی که فکر انسان را می‌گیرد، آن عملی که راحتی و فراغت را از انسان سلب می‌کند، آن عملی که نفس را مشغول می‌کند، آن عملی که نفس را از رسیدن به فراغت و به عبادت و به فکر و تجرد باز می‌دارد و به امور دنیا گرفتار می‌کند، همه اینها در یک قالب قرار می‌گیرد، همه اینها در یک کادر مورد ارزیابی قرار می‌گیرد که همه اینها ابتعاد از خداست، ابتعاد از خداست.

پس بنابراین باید از خدا بخواهیم که: خدایا ما را به فضل خودت همیشه راهنمایی کن. وقتی یک همچنین مسائلی در اختیار قرار می‌گیرد، ذهن ما را متوجه کن فضل یعنی این، گول نخوریم، برویم از اینجا وام بگیریم از آنجا وام بگیریم، فلان بکنیم، بعد می‌آییم چکار می‌کنیم، چکار می‌کنیم!! این کار را می‌کنیم! این چیست؟ همان جا بیاید سراغ ما، چه خبر است؟ بگذار کنار، راحت باش، راحت زندگی کن، سرت را راحت به متکا بگذار، شب که می‌خواهی بخوابی بی فکر و دغدغه بخواب، این برای تو صلاح است نه اینکه با هزار تشویش با هزار خاطر و با هزار تا دعای مردم بخوابی سرت را بگذاری. وقتی که این مسئله می‌خواهد پیش بیاید تو بیا در فکر من در قلب من، محبت خودت را بینداز و مرا از وارد شدن در این گرداب و وارد شدن در این باتلاق نجات بده.

وقتی محبت تو آمد یک‌دفعه بگویم: چیه؟ آخر این دنیا ارزش دارد بروی از این بگیری، از آن بگیری، از آن بگیری، از آن بگیری، بعد هم در آن گیر کنی! هان! این چرا قبلاً نبود؟ آن موقع دلمان می‌خواست: آره خوب است بابا! می‌رویم این کار را می‌کنیم، سرمایه‌مان این جور می‌کنیم، بالا می‌بریم، [سود] می‌کنیم!! اما وقتی که محبت خدا می‌افتد: می‌خندد، ای بابا، برو پی کارت!

- آقا فلان مبلغ است می‌خواهی بگیری؟

- نه بابا برو به یکی دیگر بده!

- آقا فلان امکانات است می‌خواهی؟

- نه آقا جان برو یک جای دیگر.

– آقا فلان موقعیت است، فلان پست است، فلان مقام است، فلان صندلی است، فلان میز است؟!  
– آقا این را بدهید به کس دیگر بنشیند به جای ما بهتر، ما حوصله این گرفتاری را نداریم، و چه نداریم!

چرا؟ محبت افتاده در این دل، وقتی که محبت افتاد دیگر کاری نمی‌شود کرد، آن وقت درست فکر می‌کند، وقتی محبت بیفتد عقلانی فکر می‌کند، منطقی فکر می‌کند، مسائل را همه را با هم در نظر می‌گیرد، راحتی خودش را در نظر می‌گیرد، آیا این برایش گیر نمی‌آورد، آیا این برایش مشکل ایجاد نمی‌کند، آیا این برایش دردسر ایجاد نمی‌کند، آیا این برایش گرفتاری خیال و اینها به وجود [نمی‌آورد] همه اینها را می‌سنجد وقتی دید نه، هیچی نیست می‌گوید: حالا باشه. اما وقتی دید این طور است، نه؛ آنچه را که هست می‌آید برای انسان، حالا این نسبت به مسائل عادی، گناهِش که دیگر به جای خود، دیگر همین امورات است

لذا وقتی که امام سجاد می‌فرماید: **هَبْنِي بِفَضْلِكَ**؛ معنای این فقره این است که در همه امور من خدایا فضل و آن عنایت خودت را بر من جاری کن، هم در وقتی که می‌خواهم گناه انجام بدهم بیا آن فضل خودت بیاور و با محبتی که بر دل من می‌اندازی از آن گناه صرف‌نظر کنم. هم در آن وقتی که به سمت دنیا می‌خواهم بروم – حالا گرچه گناه نباشد همین خودش بدترین گناه است – به سمت دنیا می‌خواهم بروم و این رفتن به سمت دنیا به صلاح من نیست، قبول کردن این پست به صلاح من نیست، قبول کردن این مسئولیت، این اداره، این کُرسی، این نمایندگی، این مقام، به صلاح من نیست. وقتی که محبت تو بیاید، آن وقت می‌گوید: من این نمایندگی را نخواستم، من این مسئولیت را نخواستم، من این را نخواستم، نخواستم، نخواستم؛ درست شد!

اما اگر آن نباشد می‌گوید: هم آن را می‌خواهم، هم آن را می‌خواهم، همه‌اش را با هم اگر بدهید باز هم بگویید بیاید! چرا؟ چون محبت خدا در دل نیفتاده. دیدید بعضی‌ها هزار تا سمت دارند، به هیچ کدامش هم نمی‌رسند! البته خب شاید خدا افتاده ما نمی‌دانیم سعه آنها خیلی است، عقل ما نمی‌رسد ممکن است یک کسی آن قدر سعه داشته باشد هزار تا که سهل است کل مسئولیت کره زمین هم به او بدهند باز هم می‌گوید: **هَلْ مِنْ مَزِيدٍ!** درست شد!

حالا اینکه بخواهیم در همه امور به راه تو برگردیم این نیاز به فضل دارد، پس حالا که خدایا ما کاره‌ای نیستیم، پرونده‌مان هم آمدیم برایت رو کردیم، رو کردیم بابا ما هیچ هستیم، ما از صفر هم پایین‌تر هستیم، ما منها هستیم یک منهای بی‌نهایت هستیم فرض بکنیم ما آن هستیم، وقتی که این طور هستیم، این پرونده ماست حالا می‌خواهی با ما چکار کنی؟ بابا بالاخره تو هم خدا هستی دیگر! امام سجاد می‌گوید:

وقتی ما این طور هستیم از خدایی تو بعید است دیگر، اینجا خدا را می اندازد روی آن طرف سکه، می گوید یعنی آن رگ غیرت خدا را از آن طرف ... می گوید: وقتی بابا با یک موجود هر کسی باشد وقتی مورچه را هم نگاه بکند دیگر لگد نمی کند، وقتی نگاه به یک موجود ضعیف بکند یک دستی از او می گیرد ما این هستیم خدایا، وقتی ما این هستیم از خدایی تو بعید است که به ما رحم نکنی؛ یعنی دارد این طور با این زبان با خدا صحبت می کند که: خدایا بابا تو خدا هستی ما بنده هستیم دیگر، این مقدار حق داریم به تو بگوییم که به ما رحمت کنم، به ما عطاوت کن، دیگر ما را مورد لطف خودت قرار بده.

زبان امام سجاد علیه السلام یک همچین زبانی است، زبانی است که یک بنده دارد در مقابل مولای خودش لُنگ می اندازد و تسلیم دارد می شود و از خودش تمام آثار وجود را رفع می کند، تمام قدرت و اراده را همه را دارد به مولا می سپارد، می گوید: خدایا حالا که این طور است پس غیرتت کجاست، آن رحمتت کجاست، آن غیرتت، آن خدایی، آن ربوبیت این پس کجا رفته؟ لذا قاعده اش هم این است که بیایی ما را ببخشی، ما را مورد رحمت و عنایت لطف خودت قرار بدهی.

إن شاء الله امیدواریم که خداوند ما را مورد لطف خودش قرار بدهد و با همین بیان امام علیه السلام و با همین فقراتی که واقعاً بیانگر حال ماست به طریق اولی، جایی که امام علیه السلام این مطالب را به خدا عرضه بدارد دیگر ما جای خود داریم، وقتی که بیان حال ما این است، خدایا با ما همان رفتار کن که اولیاء خودت از تو درخواست کردند.

اللهم صلی علی محمد و آل محمد